پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی
شمارهٔ ۴ (پی‌درپی ۳۴) زمستان ۱۳۹۷، صص ۲۰۸-۱۸۷

گفتمان تعهّد در شعر شاهرودی

لیلا خلیلی صرافی[۱]، امیرحسین همتی[۲]، حسین خسروی[۳]

چکیده

در این پژوهش کوشش شده است به شیوهٔ توصیف و تحلیلِ محتوا، گفتمان تعهّد در شعر شاهرودی واکاوی شود. نتیجهٔ پژوهش نشان می‌دهد شاهرودی، به ویژه در دههٔ نخست شاعری، عمیقاً متأثّر از گفتمان متعهّد بوده است. از مشخّصه‌های متعهّدانه شعر شاهرودی می‌توان به ترسیم زندگی کارگران، دفاع از آن‌ها، برانگیختن ایشان برای مبارزه، مخالفت با استبداد، ترسیم چهرهٔ مخوف استبداد، اشاعهٔ امید به پیروزی نهایی برابر استبداد و ترویج مفهوم "صلح" اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: گفتمان، تعهّد، چپ‌گرایی، حزب توده، اسماعیل شاهرودی.

۱. دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران.
Khalili_litrature@yahoo.com
۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. نویسندهٔ مسئول
Hematiamir80@yahoo.com
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران.
H_khosravi2327@yahoo.com
تاریخ وصول: ۹۷/۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۲۳

مقدمه

اسماعیل شاهرودی (آینده) از پیش‌روان شعر نو است که در دههٔ بیست خورشیدی اقدام به انتشار اشعار خود کرد. وی از همان ابتدای دوران شاعری خود جذب گروه‌های کارگری شد و چند سال بعد به واسطهٔ همین گروه‌ها به یکی از مهم‌ترین چهره‌های شعر مبارز تبدیل شد. در واقع، شاهرودی در سال ۱۳۲۳ برای کار راهی تهران شد و به کارهای مختلفی در بعضی از روزنامه‌ها پرداخت که از آن طریق با نیما آشنا شد *(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵)*. وی به طور جدّی در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ به سرودن و چاپ شعر پرداخته است *(دستغیب، ۱۳۸۸: ۳۶)*. از حدود سال‌های ۱۳۲۷ به بعد و کمی قبل از آن، چند شاعر دیگر در عرصهٔ تجدّد ادبی ایران دیده می‌شوند که بیشتر به نیما توجّه دارند و تأثیر مستقیم نیما را در کارهای ایشان بیشتر می‌توان دید؛ یکی از این شاعران شاهرودی (آینده) است *(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۲۹)*. در همین سال‌ها، تشکّل‌های سیاسی فعّالیّت‌های خود را آزادانه‌تر دنبال کردند؛ چرا که شاهِ تازه‌کار برای جلب نظر مردم و روشنفکران، قول داده بود بر اساس قانون مشروطه سلطنت کند و کارهای فرهنگی فراوانی انجام دهد *(آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۸۵)*. کشورهای صاحب نفوذِ خارجی نیز به اَشکالِ مختلف، در تسلّط بیشتر سیاسی و فرهنگی در ایران، سعی داشتند. در این میان، شوروی سهمی عمده برای خود قائل بود؛ زیرا از مدّتی قبل و پس از استقرار کامل اتحاد جماهیر شوروی و آغاز سیاست آن دولت، مبتنی بر ترویج جنبش‌های انقلابی در سایر کشورها، بسیاری از ایرانیان نیز ایدئولوژی کمونیسم را آموخته بودند *(لاجوردی، ۱۳۶۹: ۷-۸)*. شوروی که به تازگی انقلابی را از سر گذرانده و به سرعت در حال پیشرفت بود، از مزیّتی تاریخی برخوردار بود و نظر بخشی وسیع از ایرانیان را به خود جلب می‌کرد *(شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۷؛ ج۱: ۲۲۰-۲۲۱)*. در عرصه فرهنگی نیز، تبلیغات و فعّالیّت‌های سوسیالیست‌های وابسته به شوروی در ایران نیز تا حدّ زیادی برای آن‌ها ثمربخش بود؛ چرا که تا اوایل دهه پنجاه، اندیشه‌های مارکسیستی برای روشن‌فکران غیردولتی و هم‌چنین برای بسیاری از مردمان عادی طبقات فقیر جامعه، بیشترین جذابیّت را داشت *(درستی، ۱۳۸۱: ۱۳)*. "حزب توده" که مشی فکریِ سوسیالیستی را دنبال می‌کرد، بلافاصله پس از تبعید رضاشاه و آزادی زندانیان سیاسی ظهور

کرد و تا مدّت‌ها با برگزاری گردهمایی‌ها و انتشار مجلّه‌ها و کتاب‌ها اصلی‌ترین گروه مسلّط بر فضای فرهنگی به شمار آمد و گفتمان حزب توده یکی از پرنفوذترین، ساخت-یافته‌ترین و تأثیرگذارترین گفتمان‌های ادبی این دوره شد. این‌گونه بود که با رهایی و تغییر نوع آگاهی جمعی شاعران، یک‌باره شعر فارسی با تنوّع سبک‌های شخصی روبه رو شد *(فتوحی‌رودمعجنی، ۱۳۹۱: ۳۷۱)*. سطح فکری در شعر شاعران طرفدار حزب نیز متأثّر از سبک دوره یا گفتمان فراگیر چپ‌گرا، دچار تحوّلاتی شد و ادبیّات این دوره به مناسب‌ترین بستر برای تبادل پیام‌های سیاسی در جهت خواست تغییرات سیاسی ـ اجتماعی تبدیل شد *(تلطّف، ۱۳۹۴: ۱۳۷)*. در ادبیّات این دوره سبک‌های فارسی خیلی زود تحت تأثیر اندیشه‌های ایدئولوژیکِ سوسیالیست‌ها به سوی یک‌پارچگی و یک‌دستی و محو فردیّت پیش رفت *(فتوحی‌رودمعجنی، ۱۳۹۱: ۳۷۱)*. شاهرودی نیز که در همین دوره سرودن شعر و انتشار آن‌ها را آغاز کرده بود، به سبب نزدیکی به چپ‌گرایان و حزب توده قسمت اعظمی از اشعارش را به گفتمان یادشده متعهّد کرد.

درباره شعر شاهرودی مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی شعر اسماعیل شاهرودی» به قلم عبدالعلی دستغیب نگاشته شده است. نویسنده این مقاله، شعر شاهرودی را اجتماعی می‌داند و معتقد است شاعر واقعیت‌های اجتماعی را همراه با آرزوی رسیدن به آینده‌ای روشن بیان می‌نماید و از تاثیرپذیری‌های شاعر از اسلوب، زبان و تعابیر شعر نیما پرده برمی‌دارد *(دستغیب، ۱۳۸۸: ۳۶-۴۲)*. افزون بر مقاله دستغیب، در میان پژوهش‌های فراگیر و کلّی درباره شعر معاصر، درخصوص شعر شاهرودی و گفتمان یا سبکِ دورهٔ مسلّط در دوران وی نیز مطالبی در دسترس است. از مهم‌ترین این پژوهش‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: ذکر نکته‌هایی درباره ادبیّات متعهّد و تأثیر گفتمان چپ بر ادبیّات معاصر در کتابِ «طلیعه تجدّد در شعر فارسی» *(کریمی‌حکّاک، ۱۳۸۹: ۱۵-۴۴۰)*؛ گفتاری درباره جنبش ادبیّات متعهّد قبل از انقلاب اسلامی در کتابِ «سیاست نوشتار» *(تلطّف، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۲۰۴)*؛ اشاره‌ای مفید در باب نقش حزب توده و نشریه‌های وابسته به آن در نقد شعر معاصر در کتابِ «سیر نقد شعر در ایران» *(غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۹۶-۲۱۹)*؛ چشم‌اندازی از تأثیر حزب توده بر شعر معاصر در کتابِ «چشم‌انداز شعر معاصر فارسی» *(زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۲)*؛ گفتاری درباره اشعار سیاسی چپِ دوره پهلوی دوم در کتابِ «شعر سیاسی

در دوره پهلوی دوم» *(درستی، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۷۸)* و ذکر مطالبی سودمند در زمینهٔ نفوذ حزب توده و تأثیر آن بر شعر شاعرانی هم‌چون شاهرودی در کتابِ «تاریخ تحلیلی شعر نو» *(شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۱و۲)*. با مرور پیشینه پژوهش درخصوص این موضوع، مشخص است که تاکنون پژوهشی مستقل، جامع و مانع درباره گفتمان تعهّد در شعر شاهرودی به رشته تحریر درنیامده است و بایسته است برای درک مناسب‌تر و دقیق‌تر جریان شعر فارسی در دورهٔ معاصر و به طور خاص سبک شعری شاهرودی این تحقیق به انجام برسد. لذا هدف از تحقیق حاضر این است که سطح فکریِ سبکِ شعر اسماعیل شاهرودی واکاوی و تحلیل شود تا کیفیت و کمّیت تأثیرپذیری وی از سبک دوره و گفتمان متعهّد نشان داده شود.

اشعار شاهرودی از منظر «تعهّد» به گفتمان یا سبک دوره چگونه است؟ شاهرودی چه وابستگی‌هایی به سوسیالیسم و حزب توده داشته است؟ شاهرودی در چه شعرهایی و چگونه تعهّد خود را به گفتمان مسلّط نشان داده است؟ شاخص‌ترین شعرهای متعهدانهٔ شاهرودی کدامند؟

روش این پژوهش مبتنی بر توصیف و تحلیلِ محتواست و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. پس از ذکر مقدّمات، ارتباط شاهرودی با حزب توده و گفتمان مسلّط آن تشریح می‌شود. آن‌گاه ضمنِ بیانِ مهم‌ترین نمونه‌های اشعار «متعهّدِ» وی به گفتمان مذکور، توضیح و تحلیل آن‌ها مدِّ نظر خواهد بود.

بحث و بررسی

الف. مبانی نظری تحقیق

الف. ۱. سبک دوره و گفتمان

سبک‌شناسی دانشی است چندوجهی که با رویکردهای متفاوت عرضه شده است. این دانش افزوده بر آن که در درک آثار هنری مؤثّر است، راه‌کارهای نو و مبتکرانه‌ای نیز پیش روی هنرمندان دیگر می‌گذارد. «از وظایف مهم سبک‌شناسی این است که ببیند در دوره‌ای معیّن، انواع سازه‌های بیان، کدامند و احساس و اندیشه را چگونه ابراز می‌دارند» *(غیاثی، ۱۳۶۸: ۱۱)*. «هنگامی که آثار یک دورهٔ زمانی خاص را بررسی می‌کنیم، هم به لحاظ

معنی، و هم به لحاظ زبان، و هم به لحاظ مسائل بلاغی متوجّه وجوه مشترکی بین آن‌ها می‌شویم که مجموعاً آثار آن دوره را از آثار دوره‌های دیگر متمایز می‌کند. این وجوه مشترک و یا به عبارتی متمایز کننده مختصات (features) نُرم (norm) آن دوره و یا به اصطلاح سبک آن دوره را مشخّص می‌کند. بدین‌ترتیب متون ادبی در دوره‌های معیّنی دارای وجوه مشترکی هستند» *(شمیسا، ۱۳۸۰: ۷۰)*. غالباً گفتمان‌های قدرتمند و مؤثّر هر عصر، بخش‌های مهمّی از هنر و ادبیّات هر دوره را شکل می‌دهند و جهت‌دهی می‌کنند. آن‌چیزی که فتوحی «سبک گروهی یا عمومی» می‌نامد به «گفتمان» نزدیک است: در واقع صدای یک عصر و نوعی گفتمان است که در شرایط ویژهٔ تاریخی و اجتماعی جریان می‌یابد و هنجارها و الگوهای ساختاری، زبانی، فکری و ایدئولوژیک خاصّی دارد که به‌واسطهٔ آن‌ها از دیگر دوره‌ها و جریان‌ها متمایز می‌شود. نگاهی به سبک‌ها و مکتب‌های هنری و ادبی در زبان‌های مختلف نشان می‌دهد که چگونه سبک‌ها تحت تأثیر گفتمان‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی مسلّط بر هر دوره شکل گرفته‌اند *(فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۱: ۸۳)*. سبک هر فرد از ناکجاآباد سر بر نیاورده، بلکه تولید، هدف، و تأثیر آن حاصل کارکرد بافتی خاص است که نویسنده و خواننده هر دو در آن نقشی مهمّ بر عهده دارند. در بافتی غیرزبانی هر ویژگی برون‌متنی اثرگذار بر زبان و سبک متن را در بر می‌گیرد. می‌توان گفت نویسنده، خواه‌ناخواه، از عامل‌های بافتی گوناگونی تأثیر گرفته است. گزینش‌های آگاهانه یا ناآگاهانهٔ بیان، که سبکی خاص را می‌آفرینند، همیشه انگیزه‌دار بوده و الهام‌گرفته یا استنباط‌شده از شرایطِ بافتیی هستند که نویسنده و خواننده هر دو در آن دخیل‌اند *(وردانک، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۳)*. بنابراین دیدگاه، عواملی چون بافت تاریخی، روابط قدرت در جامعه، نهادها و فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی و ایدئولوژیکی، متن یا صورتِ زبان و معانی را به وجود می‌آورند. همان‌طور که دیده می‌شود «عمده‌ترین عامل تغییر سبک، تغییر و تحوّلات اجتماعی است که باعث تغییر زندگی و بینش و در نتیجه ادبیات می‌شود» *(شمیسا، ۱۳۸۰: ۷۱)*. برای نمونه، در دوره‌ای که اسماعیل شاهرودی شعر می‌سراید، گفتمان چپ مسلّط که به‌ویژه از راه نشریات و جلسات حزب توده تبدیل به شیوهٔ نگرش عظیمی شد که مشخّصه‌های خود را داشت و سبک دوره عمیقاً متأثّر از این دیدگاه شد. بدین‌ترتیب که با اشغال ایران توسّط متّفقین و سقوط رضاشاه از اریکهٔ قدرت، قدرت مرکزی در ایران تضعیف

شد و نیروهای اجتماعی احساس کردند که در فضای رهاشده از خفقان پهلوی اوّل، می‌توانند به راحتی تنفّس کنند و مواضع سیاسی خود را اعلام نمایند. همزمان با رهایی و تغییر نوع آگاهی جمعی شاعران، یک‌باره شعر فارسی با تنوّع سبک‌های شخصی روبه‌رو شد *(فتوحی‌رودمعجنی، ۱۳۹۱: ۳۷۱)*. «در ادبیّات این دوره، سبک‌های فارسی خیلی زود تحت تأثیر اندیشه‌های ایدئولوژیک سوسیالیست‌ها به سوی یک‌پارچگی و یک‌دستی و محو فردیّت پیش رفت» *(همان: ۳۷۱)*. گفتمان‌ها اغلب در اوّلین قدم، بر سطح فکری ادبیّات تأثیر می‌گذارند و به مرور و به طور نسبتاً ناآشکار بر سطوح زبانی و ادبی نیز تأثیر می‌گذارند.

الف. ۲. تعهّد

از مباحث مهمِ سطحِ فکری سبکِ شاعران، تعهّد یا عدم تعهّد آن‌هاست. شاعران، با تعهّد خود نسبت به گفتمان یا گروه خاصّ در اشعار خود هم این فکر را پرورش می‌دهند. "تعهّد" یا "التزام" ترجمهٔ واژهٔ «commitment» است. "تعهّد" یعنی به عهده‌گرفتن کاری را، نگاه داشتن و عهد بستن *(معین، ۱۳۹۰: ۷۷۹)* و "التزام" نیز به معنی ملازم‌شدن، به گردن‌گرفتن، ملزم‌شدن به امری و همراه بودن است *(همان: ۲۳۳)*. در ادبیّات و نقد ادبی، اصطلاح "ادبیّات متعهّد" عمدتاً در توصیف آثار کسانی به کار می‌رود که به دفاع از اعتقادات خاص و فعّالیّت‌های مشخّص ایدئولوژیک و سیاسی، به منظور ایجاد اصلاحات اجتماعی معروف هستند *(تلطّف، ۱۳۹۴: ۱۸)*. "التزام" در زبان فارسی شامل فکرِ از پیش تعیین‌شده از مسئولیّت و نگرانی‌های فراتر از ادبیّات است؛ به شیوه‌ای که ادیب، انتقال یک عقیده و فکر، تبلیغ یک ایدئولوژی، تغییردادن مخاطب، دفاع از ملّت و یا بسیج توده را به موقعیّت خلّاق ادبی، وارد می‌کند *(Dabashi, 1985: 150)*. نویسنده یا هنرمند متعهّد، اثرش را به طرفداری از باورها و اعتقادات ویژه‌ای ـ مخصوصاً باورهای سیاسی و ایدئولوژیک ـ و برای اصلاحات اجتماعی اختصاص می‌دهد *(Cuddon, 2006: 161)*. به همین نسبت، "شعر متعهّد" به گونه‌ای از ادبیّات اطلاق می‌شود که در آن شاعر در آثار خود، خویشتن را ملزم می‌کند رسالتی اجتماعی را که از نظر او درست و نجات‌بخش است، تبلیغ کند و هدف اصلی آن‌ها از شاعری، ترغیب مخاطبان به همفکری با آن‌ها در عرصهٔ

اجتماع است.

الف. ۳. اسماعیل شاهرودی، حزب توده و تعهّد

شعر معاصر فارسی به مانند انواع دیگر ادبی در سال‌های پس از برکناری رضاشاه متحوّل شد. آزادی نسبی در نتیجه اشغال ایران و نوپا بودن حکومت محمدرضا این فرصت را به منتقدان سیاسی – اجتماعی داد تا با انتشار مجلّه‌ها و برگزاری جلسات فراوان فضای فرهنگی را تسخیر کنند. در نتیجه، شاعران و ادیبان نیز وارد کشمکش‌های حزبی شدند. «پس از آن‌که نیما با اشعار خود، نوعی روح تعهّد و التزام نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی را در کالبد شعر فارسی دمید» *(شمیسا و حسین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۴)* وی الهام‌بخش و راهنمای بسیاری از شاعران پس از خود شد؛ به طوری که پیروان نیما هم، مانند او مسائل اجتماعی و متعهّد را وارد شعر کردند و به‌ویژه از طرز نو و نیمایی برای سرودن اشعار متعهّد خود بهره بردند. آن‌ها در همان حال که دیدگاه‌های خود را با قوّت و استحکام و چونان اعتقادی راسخ بیان می‌کردند، مفهوم تجدّد ادبی را به گونه‌ای شرح و بسط می‌دادند که گویی اصولاً نوعی موضع‌گیری سیاسیِ مخالف است *(کریمی‌حکّاک، ۱۳۸۹: ۲۳)*. شعر شاعر نوپا و جوان آن روزها ـ شاهرودی ـ به‌علت یک‌پاره‌کردن مضامین کهنه و توجّه به محتوای خاص اجتماعی و انسانی مورد عنایت خاص بنیان‌گذار شعر نو یعنی نیما قرار گرفته است *(زرین‌کوب، ۱۳۵۸: ۱۲۹)*. آینده که از نخستین پیروان نیما محسوب می‌شود، از همان ابتدای کار خود به جریان شعر نو پیوست و از نیمهٔ دوم دههٔ ۲۰ با حزب توده ارتباط داشت. از این رو، به دلیل نزدیکی زبان و موضوعات شعری خود به مردم و مسائل مردمی به "فرزند حزب" و "شاعر خلق" معروف شده بود *(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵)*. عناوینی از این قبیل که حزب و دار و دسته‌های آن به شاعران می‌دادند، برای تشویق شاعران به سرایش شعرهایی مطابق با اهداف حزب بود. وی در مقطعی، خود را در چارچوب زیباشناسی حزبی محبوس کرده است. او حتّی تخلّصش را "آینده" کرده است، که با رئالیسم سوسیالیستی مورد نظر نظریه‌پردازان هماهنگ باشد. "کبوتر صلح" در معرّفی این مکتب یادآور می‌شود: در رئالیسم سوسیالیستی خیال نویسنده برای تجسّم آیندهٔ روشن و امیدبخش به کار می‌افتد *(شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۷؛ ج۱: ۴۴۲)*. بنابراین، "کبوتر صلح" شاعری

می‌خواهد که دیکتهٔ خط مشی و برنامه‌های کوتاه مدّت و درازمدّتِ حزبی را با صدای قوی و محکم و غرّا در میتینگ‌ها و گردهمایی‌ها بخواند *(همان: ۴۴۳)*. به هر حال، شاهرودی همیشه در ستیز بود؛ چرا که او کسی نبود که مغلوب زندگی شود. زندگی را برای شعر و شعر را برای زندگی می‌خواست. می‌ستیزید که شعر و زندگی کنار هم بنشینند. او در سرزمین شعر، از هر نوع محدودیتی گریزان بود و نمی‌توانست با برخی از دوستانش که خود را در پیلهٔ شعر متعهّد سازمانی زندانی کرده بودند، همگام باشد؛ می‌دانست فقط شعرِ سیاسیِ متعهّد از یک بن‌بست، به بن‌بست دیگری‌ست. او شعری سیاسی را که صدای انسان‌ها بود، می‌پذیرفت *(نوری، ۱۳۷۸: ۳۵۲)*. شاهرودی، اسیر زندان رنج و تشویش فردی و عشق جنسی بیمارگون نیست. او از ژرفای رنج و فقر طبقاتی چراغ روشن خورشید را خواهان است *(دستغیب، ۱۳۸۸: ۳۷)*. نیما یوشیج در مقدّمه‌ای بر کتاب "آخرین نبرد" شاهرودی، در دی ماه ۱۳۲۹ می‌گوید: «سلیقه و عقیدهٔ هیچ‌کس نمی‌تواند سراسر مال او و مربوط به خود او باشد. ادبیّات با تشریح و توضیح زندگی‌های خوب و بد سر و کار دارد. پیش از آن که خوانندهٔ اهل و مستعد شما، صفحات را ورق بزند که شما چطور نوشته‌اید، عنوان "آخرین نبرد" با او اشارتی دارد. در خاطرش خطور می‌کند که تلاش گویندهٔ این اشعار در زمینهٔ تلاش برای نمود دادن زندگی با دیگران است. این توصیه در او راه می‌یابد: آن‌هایی را که در راه دیگران مجاهده دارند، چه خوب ترجیح داده‌اند بر دیگران. انسان دردمند و با حسی نیست که این تلاش را ترجیح ندهد بر تلاش کسی که فقط گلیم خودش را از آب به در می‌برد. توصیهٔ گذار حقیقی در این مورد، وضع ناگوار و گرفتگی زندگی ماست. انسان اول زنده است و برای خوب زندگی‌کردن خودش به فکر می‌افتد. امّا غم و رنجی که او گرفتارش است، غم و رنج شاعرانه و مربوط به دیگران نیست. تفاوت اشعار شما با دیگران، اول از همین نظر است. شعرسرایان قدیمی‌پسند ما به این منظور اعتنایی ندارند. خوانندهٔ این اشعار، نشانی از گویندهٔ جوانی پیدا می‌کند که توانسته است از خود جدایی گرفته و به دیگران بپردازد» *(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۵)*.

آینده، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ممنوع‌القلم گردید و در سال ۱۳۴۴ بازداشت شد و اعتدال روانی خود را از دست داد *(زرقانی، ۱۳۹۱: ۲۰۷)*. شعر شاهرودی (آینده) به طور کلّی در دایرهٔ مسائل اجتماعی حرکت می‌کند. از همان اشعار نخست او، درک تند

واقعیت‌های اجتماعی دریافت می‌شود و نیز این اشعار آرزوی او را به رسیدن به آینده‌ای روشن و تصوّرات طلایی آشکار می‌کند *(دستغیب، ۱۳۸۸: ۳۶)*. اگر کسی در جستجوی وجه شاخص شعر شاهرودی، مجموعهٔ دفترهای او را ورق بزند، یک حس نشاط‌انگیز، معقول و مبارزهٔ زندگی‌ساز در سرتاسر اشعارش موج می‌زند که نه در عواطف رمانتیک و سوزناک توللی دیده می‌شود و نه در سیاه‌بینی نادرپور و نه در لوطی‌گری‌های رحمانی. استغراق شاعر در آرمان‌های حزب توده، اندکی از این حس خوب را تقلیل داده، امّا بدون شک در میان شاعران توده‌ای، معتدل‌ترین زمینهٔ عاطفی و معنایی را در سروده‌های او باید سراغ جست *(زرقانی، ۱۳۹۱: ۲۰۸)*. وی، شاعری انسان‌گرا است که آثارش مملو از شور و هیجان جامعه و سیاست و رمانس عشق و عاطفه بود. تردیدی نیست که شعر شاهرودی در معرّفی و اشاعهٔ شعر نیمایی تأثیر بسزایی داشت. به جرأت می‌توان گفت که بعد از نیما او از نخستین شاعرانی است که موضوعات شعر خود را از میان مردم و مسائل زندگی آنان انتخاب می‌کرده است. او شاعر آوانگاردی بود که در بحبوحهٔ شعرهای مردمی ـ سیاسی آن سال‌ها، به تجربه‌های ساختاری و زبانی و حتّی موسیقایی جدیدی دست زد *(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۹ – ۲۳)*.

ب. سطح فکریِ سبکِ شعر شاهرودی با تکیه بر "تعهّد"

از نخستین شعرهایی که در سطحِ فکری سبکِ آن، تعهّد به گفتمانِ مسلّطِ آن دوره دیده می‌شود، شعرِ «متّهم» است *(همان: ۶۰-۶۲)*. این شعر، در اردیبهشت سال ۱۳۲۷ سروده شده است. شاعر در این سروده، آشکارا با قدرت حاکم و نظام قضایی آن دوره، که علیه طرفداران حزب توده و سایر چپ‌گراها حکم صادر می‌کرد، می‌ستیزد. شاهرودی در این شعر، متأثّر از گفتمانِ حزب توده، رنج متّهمان سیاسی چپ‌گرا را به تصویر می‌کشد و با طنزی تلخ هدف از محکوم‌کردن متّهمان را التیام زخم‌های کهنهٔ حکومت می‌داند: «زنگ رئیس محکمه، شلّاقی از سکوت/ محکم نواخت بر تن غوغای دادگاه./... آن‌جا که سر به زیر نشسته‌ست آدمی،/ لاینقطع سیاه کند کاغذی سفید./ بنشسته در درون حصاری از تخته‌ها/ یک بی‌اراده دادستانی‌ست زرخرید/ بر قدرت جهنّمی دشمنان خلق/ در روبه‌رو نشسته و مفتون متّهم / آن صف دهن‌کجی‌ست (صف روزنامه‌ها) / که مظهری‌ست از نظر

توده بیش و کم / ...انجام کار محکمه با شور بسته شد./ این بار آخرست، شود نقش‌ها تمام./ "محکوم گشت متّهم" این طور گفته شد./ زخم رژیم کهنه پذیرفت التیام» *(همان‌جا)*. شاهرودی در این شعر با اشارهٔ مبهم به عکس شاه در دادگاه، زیرکانه انتقادی تند به او می‌کند: «عکسی درون قابِ ترک‌خورده و سیاه / بر میخ آهنی که به زنگار شسته بود / نزدیک سقف، دور کمی از میانه‌ها / دزدانه جای الههٔ عدل جسته بود» *(همان: ۶۰)*. در این قسمت، شاعر عکس شاه را در قابی ترک‌خورده می‌بیند، یعنی به طور نمادین کار او را رو به پایان می‌داند؛ سیاهی قابِ عکس نیز اشاره‌ای ظریف به بدی شاه دارد. میخ آهنی هم اشاره‌ای به نیروهای نظامی و دستگاه‌های حکومتی قلمداد می‌شود که از نظر شاعر زنگ زده است، یعنی به زودی این رژیم از میان خواهد رفت. شاعر، عکس شاه را دور از جمعیّت تصویر کرده است، یعنی به طور تلویحی شاه را غیر مردمی می‌داند و در آخرین مصراع این بخش نیز، از بی‌عدالتی شاه که به ناحق در جایگاهِ داد قرار گرفته است، سخن می‌گوید.

در شعر "پیمان" *(همان: ۱۱۱–۱۱۳)* نیز که در مهرماه همین سال سروده شده است، تعهّدِ شاهرودی به گفتمان حزبی دیده می‌شود. از مؤلّفه‌های اصلی گفتمان حزب توده در آن دوره، بی‌تردید، نشان‌دادنِ درد و رنج زندگی کارگران و حمایت از آنان است. دلیل اصلی مشارکت حزب توده در اتحادیه‌های کارگری و حمایت گفتمان حزب از آنان را می‌توان در گرایش آنان به شوروی دانست؛ چرا که سردمداران شوروی ـ مانند لنین و استالین ـ در تئوری‌ها و اعمال خویش به این مهم سفارش می‌کردند. لنین معتقد بود: «توسعهٔ پرولتاریا در هیچ جای دنیا جز از راه تأثیر متقابل اتّحادیه‌های کارگری و حزب طبقهٔ کارگر نه تداوم می‌یابد و نه می‌تواند تداوم یابد... روشِ درست این است که مبارزهٔ اقتصادی با مبارزهٔ سیاسی پیوند بخورد و هر دو را انقلابی کند» *(لاجوردی، ۱۳۶۹: ۵)*. هم‌چنین استالین می‌گفت: «بدون نفوذ در اتحادیه‌های کارگری نمی‌توان دوستی توده‌های وسیع پرولتاریا را جلب کرد» *(همان‌جا)*. شاهرودی نیز در این شعر، پایبندی خود را به این باور، با توصیف پیمانِ دو کارگر برای نبرد کردن در راه میهن نشان می‌دهد: «آن دو لیکن دائماً با هم بُدند./ خسته از کار خود آنان کی شدند؟/ روزهای کهنه رفت و نو رسید/ ماجرای دیگری آمد پدید:/ دومی با گرمی بسیار شد/ نزد یاری کو ورا همکار بُد/ گفت:

میهن خوانَدَم سوی نبرد/ این خبر افزون مرا دلشاد کرد./ فکرشان یک بود و دل‌هاشان یکی./ شک نه در پیمان آنان اندکی/ کشتزاران شاهد پیمان‌شان/ شاهد پیمان جاویدان-شان» *(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۱۳)*.

از مشخّصه‌های اصلی گفتمان شاعران طرفدار حزب توده، «قهرمان‌پروری» است. این شاعران اغلب چهره‌های مطرح حزب را چونان قهرمانی در شعرهایشان می‌ستودند. شاهرودی هم با تأثّر از همین رویکرد، در بهمن ۱۳۲۷ شعرِ «آتش جاودان» *(همان: ۸۲-۸۳)* را سرود و در آن به مدح تقی ارانی ـ تئوریسین حزب توده در سال‌های حکومت رضاشاه که در زندان کشته شد ـ پرداخت. منظور او از «آتش جاودان» در این شعر، حزب توده بود: «سرگشته به راه زندگانی/ در تیرگی زمانه بودیم/ تابید به ناگهان شراری/ ما چشم به راه خود گشودیم / از راهنمایی ارانی» *(همان: ۸۲)*. شاعر آشکارا به نقد نظام حاکم می‌پردازد و رضاشاه را سردستهٔ رهزنان می‌داند که از روشنایی‌بخشیِ ارانی ترسید و او را کشت: «سردستهٔ رهزنان بلرزید/ زان روشنی نشاط‌انگیز/ تا زندگی‌اش دوام یابد،/ تاریک کند زمانه را نیز/ آن بارقه را نمود فانی/ آتش به دل ستم‌کشان زد،/ داد از همه سو امید بر باد./ دزدید ز ما چراغ ما را،/ بنشست به خاطر خوش و شاد/ بر مسند خود به حکم‌رانی» *(همان: ۸۲-۸۳)*. شاعر در ادامه، با اشارهٔ تلویحی به تولّد مجدّد حزب توده در همان سال‌های پس از شهریور ۲۰، می‌سراید: «دیری ولی آن کجی نپایید،/ دوران تلاش او سرآمد./ برخاست غبار از بر راه/ باز آتش جاودان برآمد/ با رنگ نشاطش-ارغوانی» *(همان: ۸۳)*.

شاهرودی در همین سال، باز هم تعهّد خود را به گفتمان حزب با شعر «گلبانگ سحر» *(همان: ۱۰۰-۱۰۱)* نشان می‌دهد و در آن، اختلاف طبقاتی و رنج مردم کارگر را به تصویر می‌کشد اما در عین حال نوید پایان این نوع زندگی را هم می‌دهد. آشکارا پیداست که چنین مفاهیم و اندیشه‌هایی متأثّر از رویکردهای سیاسی حزب توده و گفتمان چپ در آن دوره بوده است: «جامه می‌درد گندم از زمین/ لاله می‌شود با چمن قرین/ انگور شراب، گلبانگ سحر،/ می‌نمایاند رنج برزگر./ ...زنگ خامشی ساکت می‌شود./ شکوه‌ها ز دل بیرون می‌رود/ تا ترانه‌ها جایش را گیرد/ تا رنج دهقان پایان پذیرد» *(همان‌جا)*.

آینده، در ۳۰ دی ۱۳۲۸ شعرِ «روز» *(همان: ۵۷-۵۹)* را سرود و به مانند شاعران

حزبی در آن دوره، به طور نمادین و سمبولیک از امید خود برای رفتن استبداد از مملکت سخن می‌گوید. شاعر به تقابل نمادین میان روز و شب دست زد و امیدِ گذشتنِ شبِ استبداد را نشان داد؛ وی با بهره‌گیری از قدرت تفسیری، که گفتمان حزبی در مخاطبان به وجود آورده بود، این تقابل را آفرید و امیدوارانه رسیدنِ صبح انقلاب را نوید داده است: «چرخ می‌گردد و شب‌ها خورشید/ خفته در چاهی بر بستر ناز./ با دم صبح خروسان سحر/ می‌رسانند به عرش آوا باز/ ...لخت، خورشید سراسیمه ز شرق/ می‌کشد خود را تا قلّهٔ کوه/ پای می‌مالد بر مزرع شب،/ جنگ می‌دارد با هر اندوه/ می‌کشد پای به هر شهر و دیار/ افکند دیده به بینا و به کور/ ...می‌زند جار به عالم همه‌جا:/ "خفته! روزآمد، برخیز دگر./ روز هرجا برسد می‌پاشد/ روشنایی را. خوابی! چه خبر؟"/ چکمه پولادین دارد بر پای/ درنوردیده‌ست راه ظلمات/ خیز! ای خفته به دستان پینه/ نوش کن جرعه‌ای از آب حیات./ جهد از خواب به یکباره که "اوست؟"/ گوییا مانده به تردید هنوز/ آفتاب از سر گلدسته بلند/ می‌زند جار که: "روز آمد، روز"» *(همان‌جا)*.

از دیگر خصوصیات بارز تبلیغات حزب، ایجاد امید و تهییج احساسات بود. پیش از مرداد ۳۲، فضای سیاسی، فضای مبارزهٔ پرشور و امیدِ بی‌پایان بود. غالب جوانان سیاسی آن روزگار، به ویژه جوانان طرفدار گفتمان حزب، در این شور و امید سهیم بودند. آن‌ها امیدوار بودند که به زودی بر استبداد غلبه خواهند کرد و آیین خود را بر کرسی خواهند نشاند. گفتمان حزب نیز عمیقاً در پی ترویج چنین حسّی در میان مخاطبان خود بود. شاهرودی نیز در شعرِ «نوروز» *(همان: ۷۴-۷۵)* که در نوروز سال ۱۳۲۹ سروده شد، پس از ذکر رنج خود و همراهانش در سالی که گذشت، باز هم امید به پیروزی را می‌پروراند: «راه دراز سال نوردیده‌ایم،/ یک لحظه هم درنگ نه با ما بود/ هولی به راه ما همه می‌پایید/ کز ما به ترس بود و نه بی‌جا بود./ آسان شده‌اند یکسره مشکل‌ها/ اینک در آستانهٔ نوروزیم/ بشکف چو فروردین من ای نوروز!/ ساقی! بریز باده که پیروزیم» *(همان)*. هم‌چنین در شعر «ای دریا!» *(همان: ۶۶-۶۷)* که در همان ماه سروده شد، باز هم به طور نمادین از فردای روشن سخن می‌گوید: «آن روشنی که با تو بود فردا/ اینک به ژرفنای نو پنهان است/ فردای تو ز دور نمایان است» *(همان: ۶۷)*. این امید به فردا که در شعرهای این دورهٔ شاهرودی آشکارا به چشم می‌آید، متأثّر از گفتمان حزب توده در امیدبخشی به

اجتماع در راه نبرد است.

شاهرودی در شعرهای «به سکوتش» *(همان: ۷۸-۷۹)* و «فاصله» *(همان: ۸۰-۸۱)* که در اردیبهشت همین سال سرود، نیز این امید را نشان می‌دهد: «عهد امید را نمی‌شکنم،/ عهد دارد امید با او نیز./ کی در آغوشت-آرزو! افتم/ ای سکوت! از میان ما برخیز» *(همان: ۷۹)*. در شعر «فاصله»، شاعر با نمادِ تقابلی میان «شب» و «روز»، «امروز» و «فردا» و نظایر آن، و هم‌چنین با آوردن واژگانی مانند «آرزو»، «امید»، «نوید»، «صبح»، «فردا»، «رستخیز» و «آینده» امیدوارانه منتظر انقلابی نزدیک است: «از غم‌آور شبی که ما را هست/ تا تو ای پیک آرزو/ ...تا تو ای موکب ستارهٔ صبح/ تا تو ای چشمه‌سارهای امید/ تا تو ای روسپیدی فردا/ تا تو ای مرغ تیز پر نوید/ تا تو ای رستخیز ملّت ما/ تا تو ای کینه‌های عشق‌آلود/ تا تو ای جلوه‌های خوشبختی/ تا تو ای سرخ آسمان کبود./ تا تو ای میوهٔ تلاش همه/ تا تو ای مظهر مقدّس زیست/ تا تو ای روزگار آینده/ تا تو ای صلح! / هیچ فاصله نیست» *(همان: ۷۸-۷۹)*. روشن است که اشاره به «فردا»، «آینده»، «صلح» و... در این شعر متأثّر از گفتمان حزبی این دست شاعران در آن سال‌هاست.

در مرداد سال ۱۳۲۹ شعر «دریغ» *(همان: ۱۰۴-۱۰۵)* سروده شد. این شعر، به گفتهٔ شاهرودی از ترانه‌ای مربوط به سیاه‌پوستان آمریکا الهام گرفته شده است. شایستهٔ یادآوری است که گفتمان چپ‌گرایی، و به‌ویژه حزب توده در آن سال‌ها، به سبب نزدیکی فکری و ایدئولوژیک به شوروی و مخالفت با شاهِ مورد حمایت آمریکا، گاهی پیکان تیرِ شعرِ متعهّدِ خود را به سوی سیاست‌های آمریکا می‌گرفته‌اند و برای نمونه از جنبش‌های معترضان سیاه‌پوست آن کشور حمایت می‌کردند. شاهرودی هم به عنوان شاعری بلندپایه در نظر حزب، طبیعتاً چنین مفاهیمی را در نظر داشته است: «سیه‌پوست هستم/ دریغا/ که محروم از ماجرای شکارم/ سیه گشته چون پوستم روزگارم/ ...کم است این همه ننگ و تحقیر بی‌جا؟!/ دریغا!/ سیه‌پوست هستم./ دریغا!» *(همان: ۱۰۴-۱۰۵)*.

رئالیسم سوسیالیستی در شوروی، اساس گفتمان شاعران حزب توده در ایران بود. احسان عباس، در کتابِ «تئوری شعر و مکاتب شعری» خوش‌بینی، مثبت‌گرایی و ترسیمِ نبردِ مستمر بین طبقات، دسته‌ها و افراد را از مشخّصه‌های اصلی رئالیسم سوسیالیستی در شوروی می‌داند *(عباس، ۱۳۸۸: ۱۱۶)*. خوش‌بینی و مثبت‌گراییِ (امید به آینده) شاعرانِ

مقیّد به گفتمان حزب ـاز جمله شاهرودی ـدر سطور پیشین تبیین شد. هم‌چنین باید یادآور شد که ترسیم مبارزه میان طبقات و مبارزهٔ طبقه کارگر با استبداد نیز در اشعار شاهرودی در این سال‌ها بازتاب داشته است. وی در مرداد ۱۳۲۹، در شعر «پاداش» *(همان: ۱۱۷–۱۱۸)* با برانگیختن اجتماع به تلاشِ هدفمند و بیداری در راهِ مبارزه، تعهّد خود را به حزب توده نشان می‌دهد و می‌سراید: «آنان که خود ز درد من آگاه‌اند/ چون من همه به درد دچارستند./ در انتظار صبح نخوابیده،/ پیکارگر در این شب تارستند./ آنان که خفته‌اند و غمی‌شان نیست/ از رنج‌های بیمر انسان‌ها./ طرفی به سود خویش نمی‌بندد/ فردا تلاش بی‌ثمر آن‌ها/ آنان که بی‌هدف به تلاشی کور/ خار از دو پای خصم بشر کندند،/ هولی عبث ز جهل بپروردند/ و آینده را به دامنش افکندند» *(همان‌جا)*.

شهریور این سال نیز شاهرودی چندین شعر متعهّد سرود. او در این اشعار نیز گرایش عمیق خود را به مفاهیم کارگری مورد توجّه گفتمان حزب، نشان می‌دهد. از جمله، وی در شعرِ «زندگی» *(همان: ۱۰۸–۱۱۰)* روزگارِ سخت خانواده‌ای را به تصویر کشید که در آن، پدر از مبارزه برنگشته است. مادر در پی یافتنِ او رفته است؛ اما کشته شده است. «حسن» فرزند خانواده نیز بی‌کس شده است. به نظر می‌رسد این شعر، برداشتی مطابق با امیال حزب از خبری مندرج در روزنامه باشد: «در دل کلبه‌ای آرام، زنی/ پیش خود شکوه ز دنیا میکرد/ ...روزها بود که می‌سوزاندش/ دوری شوهر در آتش خویش./ ...حسن از گرسنگی بس که گریست/ کم‌کَمَک خواب به چشمانش رفت/ آن زن از کلبه برون رفت که رفت/ روز دیگر چو برآمد خورشید/ حسنک "مادر! مادر!" می‌کرد/ ...با خبرهای جراید آن روز/ خبری بود که در یاد من است:/ –"زن مقتوله دارد پسری"/ ننوشتند که نامش حسن است» *(همان‌جا)*. همان‌طور که اشاره شد، ترسیم زندگی سخت کارگران و برانگیختن آن‌ها برای مبارزه از درون‌مایه‌های اصلی شعر شاهرودی است که به تبع گفتمان حزب توده پدید آمده است.

در همین ماه، شاعر در شعرِ «در راه صلح» *(همان: ۸۶–۸۷)* به مفهوم «صلح» می‌پردازد. صلح نیز در آن دوره، از مفاهیمِ مورد نظر حزب توده بوده است. در آن سال‌ها، صلح‌طلبی شعارِ اصلی کمونیسم شوروی برای پیش‌برد اهداف داخلی و بین‌المللی شده بود و هواخواهان ایرانی آن‌ها نیز در حزب توده، به تبلیغ این شعار تازه می‌پرداختند. پس از

آن که شوروی، از جنگی فرساینده و نابودکننده، پیروزمند و سرافراز بیرون آمده بود نیازمند به صلح بود تا طرح‌های اقتصادی و هنریش را به مرحلهٔ اجرا گذارد. این موضع‌گیری شوروی، به طور گسترده‌ای بر حزب توده ایران اثر می‌گذارد و آن‌ها نیز مبلّغ صلح می‌شوند. در پی این سیاست است که نشریات پیکِ صلح، ستارهٔ صلح و کبوترِ صلح منتشر می‌شوند *(شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۷؛ ج۱: ۴۳۳-۴۳۴)*. شاهرودی هم به تأسّی از گفتمان حزب، مخاطبان را برای گام برداشتن در راه این هدف ترغیب می‌کند و با برانگیختن مخاطبان به مبارزه، پیروزی نهایی را به آن‌ها امید می‌دهد: «این راه پر مخافت و طولانی/ راه من است، بگذرم از این راه/ انبوه مشکلات نیارد کَند/ در راه من به کید و فسونش چاه/ ...یاران من به همّت خود کوبند/ ره را ز هر چه گشته به راهم سد/ برپا!-به پیش! این ره طولانی/ تنها ره وصول به شادی‌هاست/ دنیای ما سپید و سراپا نور/ آن دور در کنار افق پیداست./ من نیز پا به پای تو رزمارزم/ همواره می‌شتابم تا پایان/ تا کوشش و تلاش مدام ما/ دنیای صلح را بنهد بنیان» *(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۷)*

شاهرودی در شعرِ «دقّت» *(همان: ۶۳-۶۵)* که همان ماه سروده شد، بحث دقّت را در راه مبارزه پیش می‌کشد و نوید پیروزی بر دشمن را سرمی‌دهد: «لیکن-/ ای ملّت-/ دقّت!/ لیکن-/ ای ملّت/ غنچهٔ خشم تو، عصیان تو، طغیان تو دانم شکفد.-/ شکفد دانم زود./ بوی گل مستم سازد./ می‌شناسم تو را -دشمن!/ می‌ستیزم با تو./ (می‌ستیزد سرباز)/ همه جا دشمن بگریزد- گریزد./ بگریزد از تو- ز من/ تیشهٔ مردی کاید از دور،/ (سوی شهر آید،/ آرام آید)/ می‌کند گور تو را -ای دشمن! گورت را» *(همان: ۶۴-۶۵)*.

باز هم در همین ماه، شاهرودی شعرِ «کاروان جنوب» *(همان: ۹۰- ۹۲)* را سرود. این شعر، نویدی به وقوع انقلابی زودرس است که قرار است رخ بدهد و باز هم درون‌مایهٔ "امید" و "مبارزه" در آن دیده می‌شود. شاعر از کاروان جنوب می‌خواهد سرودِ شیپور آخرین نبرد آن‌ها را به جنوب برساند: «ای رهگذر که می‌سپری این ره!/ بشنو سرود ما تو در آن خاموش./ بشنو سرود ما که دمد شیپور/ زین "آخرین نبرد" که درگیر است/ بشنو سرود ما و نوید ما:/ -وقتِ ز هم گسستن زنجیر است./ برگو کویر! قصّهٔ آن شیپور./ برگو به هرکه بگذرد از این ره./ برگو تو -کاروان جنوب آمد-/ بگذشت با سرود ازین درگه» *(همان: ۹۱-۹۲)*.

در آبان‌ماه ۱۳۲۹ نیز آینده شعرِ «راز» *(همان:۸۴-۸۵)* را سرود و در آن آرمان انقلابی خود را به تصویر کشید و مطابق با گفتمان حزب، مبارزه با رژیم شاهنشاهی را تصویر کرد: «می‌رفت تا به کوری چشم ستمگران/ شاخ امید رنجبران بارور شود،/ می‌رفت تا به همّت انبوه توده‌ها/ آن راز فاش گردد و دنیا دگر شود./ چون شامگاه خفت به دامان صبحگاه/ آن سرفهٔ نهفتهٔ مرد آشکار شد/ راز نهان ز دیدهٔ مردم به روشنی/ خورشیدوار فاش در آن گیر و دار شد:/ خورشید انقلاب در آن صبحگاه ساخت/ یک ماجرا ز پرتو گلگون خویشتن،/ در سرفهٔ نهفتهٔ یک مرد ناشناس/ می‌بود: محو باد رژیم کهن-(کهن)» *(همان‌جا)*.

در آذر این سال، در شعرِ «خواب» *(همان: ۱۲۵-۱۲۶)* به طرزی نمادین و طنزآمیز به حکومت پهلوی می‌تازد و ضمنِ نشان دادنِ قصدِ خویش برای مبارزهٔ با حکومت، تلاش خود را برای آشکارکردن ماهیّت حکومت نشان می‌دهد: «پرده بالا می‌رود:-/ شحنه‌ای در خواب می‌بیند که می‌تابد سبیل خود دست به خود/ (صحنه تاریک است)/ گربه‌ای آرام می‌لیسد سبیل شحنه را/ هر تماشاچی که دست چپ نشسته/ می‌نهد در جیب دست راستی،-/ کاغذی تاخورده را./ (صحنه تاریک است و خوابیده‌ست شحنه)-/ گربه در کار است و می‌لیسد.../ به ناگه-/ پرده می‌افتد.» *(همان‌جا)*.

در اسفند همان سال، در شعرِ «آهن‌ربا» *(همان: ۱۱۴-۱۱۶)* به چشمان منتظر فتح، و توده‌های امیدوار به رزم‌آوران مبارز، اشاره می‌کند: «چشمی‌ست مانده دوخته بر ما./ ...در انتظار رهگذران است./ (رزم‌آوران)/ او را به چشم باز ببینند./ تا رهگذرها/ (رزم‌آوران)/ او را همیشه، باز ببینند./ تا در پناه او بتوانند/ روزی به قلب شاد ستایند/ فتح بزرگ را به سرود بزرگ فتح./ در نقطه‌ای که آخر راهی‌ست/ ز آهن‌رباست کوفته میخی/ در انتهای راه،-/ آن میخ/ چشمی‌ست مانده دوخته بر ما/ (چشمان توده‌ها)،/ کز سال‌های سال/ آن میخ -آن نگاه/ ما را به سوی خویش کشانده‌ست» *(همان‌جا)*.

در شعرِ «باور نمی‌کنم» *(همان: ۳۴۲-۳۴۳)* که در سال ۱۳۳۰ سروده شد، باز هم به مفهوم "صلح" پرداخته می‌شود: «تا بشنوم به فکر تو بانگ سرود خویش:-/ آهنگ مرگ در نظر گوش دشمنان،/ آهنگ صلح، زندگی جاودان ما،/ صلح عزیز، آرزوی مردم جهان!» *(همان: ۳۴۳)*.

شاهرودی در شعر «زویا»، که در سال ۱۳۳۰ سروده شد، به طور نمادین، زن قهرمانِ

سوسیالیست شوروی را دست‌مایهٔ پرداختن به مبارزهٔ زنان علیه استبداد قرار داده است؛ نام اصلی زویا در واقع "زویا کاسمو دیمیانسکایا" بود و خودش را "تانیا" معرّفی می‌کرد و در جنگ جهانی داوطلب اجرای عملیات خرابکارانه در پشت خطوط آلمانی‌ها شده بود و پس از لو رفتن، به دست آلمانی‌ها اعدام شده بود. شعر "زویا" مانند شعر "انعکاس" (که در ادامه می‌آید) نشان‌گر باور شاهرودی در آن دوران به پرورش زنان قهرمان سوسیالیستی از نوع "کلارا" و "رویا" بود تا در نبرد با استبداد شاه وارد عمل شوند: آن نابکاران را/ (فاشیست‌ها) را می‌گویم/ چونان که خویشتن را/ از پیش می‌شناخت/ آن‌ها/ او را/ آن‌جا/ لخت –/ در زمهریر سخت –/ با هیئتی معلّق آویختند./ اما/ نمرد او/ آن‌ها/ مردن/ زیرا/ او/ (آن دختر) می‌رفت/ تا مظهری بشود انسان را./ در وقت که ایستاد/ وقتی که ماند/ "زویا/ کاسمو/ دمیانسکایا/ تانیا" *(همان: ۳۸۶-۳۸۷)*.

در همین سال، شاعر «آن‌ها که» *(همان: ۳۵۰-۳۵۱)* را سرود. او در این سروده، به طور آشکارتری با اشاره و ارجاع به حوادث سیاسی و قیام چپ‌گرایان، از پیروزی خود و همراهانش یاد می‌کند: «آن‌ها که مرده‌اند، نمردند، –/ از ما کسی نمرد در آن روز/ دشمن نمود آن همه بیداد،/ اما نشد از آن همه پیروز/ خون‌ها چه بس که ریخته گردید/ در سینهٔ آرزوی بسی مرد/ بسیار کشته شد از رفیقان؛/ دشمن ولی شکست ز ما خورد./ هنگام بازگشت– دریغا!/ از جمع ما نبود تنی چند./ چندین تن از گروه رفیقان؛/ هنگام بازگشت نبودند!/ آن‌ها به تیر دشمن خون‌ریز/ از پا درآمدند سرافراز؛/ تا در مسیر خود بنویسند/ با خون سرخ‌فام یکی راز:/ رازی که ایست داده به تاریخ،–/ تاریخ رنج بردن انسان!–/ بگشوده شاهراهی از این در/ در پیش پای خلق پریشان/ آری به خون سرخ نوشتند/ آن روز را ز خویشتن آن‌ها؛/ زین رو نمرده‌اند و نمیرند./ از ما کسی نمرد در آن‌جا!» *(همان‌جا)*.

آن شعری که بیش از هر شعر دیگری وابستگی ایدئولوژیک شاهرودی را به حزب توده و شوروی در سال ۱۳۳۰ نمایانگر کرده است، شعر «سلام بر استالین‌گراد» *(همان: ۳۸۴-۳۸۵)* است؛ شاعر با تمجید از سیاست‌های شوروی، که در نظر امثال او جامعهٔ آرمانی بوده است، به ستایش راه آن‌ها می‌پردازد: «پرچم سرخت در جنبش است/ همچو دریایی در جای خود/ تا کبوتر راحت پر کشد/ افکنده سایه به پای خود/ می‌ستایمت نامت پرغرور/

نام پیروزت زنده باد/ قلب خود چون آتشین گلی/ نثارت سازیم ای استالینگراد/ در دل پاک زحمتکشان/ پرطنین می‌تپد مهر تو/ یاد جانبازی‌هایت کند/ زنده در سینه‌ها چهر تو/ می‌ستاییم نامت پرغرور/ نام پیروزت زنده باد/ قلب خود چون آتشین گلی/ نثارت سازیم استالین‌گراد» *(همان‌جا)*.

شاهرودی در سال ۱۳۳۱ شعرِ «تلاش» *(همان: ۱۲۹-۱۳۳)* را سرود که در آن شعر هم انتظار خود از بازگشایی درِ فتح و ظفر را نشان می‌دهد. البته ناامیدی، یأس و دریغ در این شعر، بیشتر از شعرهای دیگر شاعر در این دوره نمود دارد؛ شاید به همین دلیل است که شاعر با توجّه به رویکرد امیدوارانهٔ حزب در آن سال‌ها، این شعر را در دفترِ «آینده» در سال‌ها ۱۳۴۶ منتشر کرد: «آی... دروازه‌بان شهر،/ بازکن!-/ (کلون را) باز کن!-/ که من بازگشتن/ نمی‌توانم/ ...وقلبم را آکنده‌اند/ از درد و دریغ/ تنها/ تنها/ تنها من مانده‌ام/ و چله‌نشینی یأس‌ها و شکست‌ها/ ...خرابهٔ این تنهایی را/ اما/ به جا خواهم گذارد/ ...و فوّاره‌های بلند آرزو را/ باز می‌کنم؛/ تا قطره‌های فتح بپاشند،/ ...تا حماسه‌ای بسرایند/ و بفشارند/ حلقومِ/ رنجِ/ سالیانم را/ و فرود آورند/ خواب پریشان یأسم را» *(همان: ۱۲۹-۱۳۱)*.

در شعر «انعکاس» تصویری قهرمانانه و نمادین از فعّال سوسیالیستِ حقوق زنان کلارا زتکین (۱۸۵۷-۱۹۳۳) ارائه می‌دهد: «خواست چون روز پیشتر گذرد/ دست تاریخ ایست داد به آن:/ یعنی- ای هشت مارس، آهسته!/ یعنی- ای روز افتخار، بمان!/ روز آهسته‌تر به راه گذشت/ تا «کلارا» به او نگاه کند،/ تا به نیروی رستخیز زنان/ چارهٔ این شب سیاه کند./ وکلای زنان به هشتم مارس/ دست در دست یکدگر دادند،/ از ستم‌ها که رفته بود به زن/ داستان‌ها به پیش بنهادند./ «کلارا» اندر آن گروه که بود/ گفت: ای مادران، قیام کنید!/ تا برابر شوید با مردان/ خواب در چشم خود حرام کنید!/ این سخن، این گران‌بها گوهر/ ماند بر هر کرانهٔ دریا./ حرف ما انعکاس جاویدی‌ست/ از سخن‌های زندهٔ «کلارا»! *(همان: ۳۳۴-۳۳۵)*.

شعرِ «بهار از دور» *(همان: ۱۶۱-۱۶۳)* که در اردیبهشت همان سال سروده شد، نیز در دفتر «آینده» منتشر شد؛ این شعر هم بسیار ناامیدکننده است: «چو مرغی ز آشیان آواره مانده/ بهار آوار مانده بود امسال/ به هر بام و دری زد هیچ‌کس در بر رُخ‌اش نگشود»

(همان: ۱۶۱). شاهرودی هم‌چنین شعری با عنوان «سکوت» *(همان: ۳۸۸-۳۹۰)* را سال ۱۳۳۱ و به مناسبت قیام ۳۰ تیر این سال سرود که شاید برای ملاحظات امنیتی در آن زمان منتشر نکرد. این شعر هم آشکارا مطابق میل گفتمان حزب است و به رویدادهای سیاسی ارجاع می‌دهد: «گره دست‌هامان را/ باز کنیم/ و فرود بیاوریم/ پرچم‌هامان را/ تا رنگ سپید و سبزشان/ در سرخی بریزد/ و تا بیامیزد/ گوشهٔ هر پرچم/ بر خاکی که شهیدان را نگه می‌دارد/ و آن‌ها را در بغل می‌فشارد/ اگر تاریخ ذکر حوادث است/ سرهامان را/ بالا بگیریم/ و تاریخ گذشتگان را/(شاهان) را فرو بندیم/و برداریم نام‌هاشان را/ از میدان و خیابان/ و سرهامان را بالا بگیریم/ و برگیریم پیکره‌هاشان را/ و پیکرشان را/ بالا بکشیم از دار/ تا ما هم داشته باشیم تاریخی/ که در آن سی‌ام تیر بنشیند بر تخت/ و تاج داشته باشد/ و تا مقبرهٔ رضاشاه و شاهان دیگر گم شده باشد» *(همان‌جا)*.

در همین سال، شعرِ «ای» *(همان: ۳۳۶-۳۳۷)* را سرود و در آن به تبلیغ اتّحاد میان چپ‌گرایان در برابر استبداد و دشمن مشترک پرداخت. در این دوره، حزب توده ناچار بود برای رسیدن به اهداف انقلابی خود با دیگر گروه‌های چپ‌گرا همبستگی داشته باشد: «آنان که دشمن‌اند تو را، دشمنِ من‌اند/ ما از ستیز یک دشمن می‌بَریم رنج/ دست مرا بگیر و بیفشار، ای رفیق!/ کاندر میان دست تو و من نهفته گنج/ روزی شود پدید که پیوند ما کند/ روشن همه نتیجهٔ معلوم کین ما/ دشمن گریزد از دم شمشیر انتقام/ دنیا رود سراسر زیر نگین ما/ اینک که دوستان من و دوستان تو/ با دشمنان ما به سرِ کینه‌اند و جنگ/ باید دمی نباشی- ای هم‌نشین!-خموش/ باید دمی نیاوری-ای هم‌نفس!-درنگ!» *(همان‌جا)*.

شاهرودی در ۳۰ مرداد ۳۲ و دو روز پس از کودتا، شعرِ «جست‌وجو» *(همان: ۱۵۲-۱۵۴)* را سرود و هم‌چنان از آرمان‌های خود گفت: «سال‌ها با آن که مرغی در قفس بودم/ آسمان در زیر پایم بود/ ...بر فراز شهرها من بال بگشودم/ دیدم انسان‌ها به زنجیرند،/ دیدم انسان‌های دیگر را که از زنجیر می‌سازند/ خیش بهر کشت فرداشان/ ...غرش توفان سرود فتح می‌خواند،/مه به روی برگ‌ها چون مرگ می‌افتاد،/ابر می‌افشاند اشک خویشتن خاموش بر هر جا؛/ ...پای بس دیوار، دیدم، دست‌هایی بود در خون غرق» *(همان: ۱۵۲-۱۵۳)*.

شاعر، در شعرِ «مناجات» *(همان: ۱۹۶-۱۹۹)* که در آبان همین سال سرود، با همهٔ

مسائلی که پس از کودتا پیش آمده است، هم‌چنان می‌خواهد در شعرش بذرِ امید بپراکند و از آفریدگار طلب صبر و شکیبایی کند؛ افزون بر این، به طور تلویحی تبرئه‌نامه‌ای می‌نویسد و به مخاطبان می‌رساند که او کمونیست نیست: «در آن زمان که گردنهٔ حرف باز بود/ لب‌های شعر من/ جز آستان رنج نبوسید هیچ‌گاه/ هرگز نکرد نقش و نگار یأس/ دیوار آرزوی دراز مرا سیاه/ ای آفریدگار!/ بگذار تا دوباره بکارم/ در سرزمین شعر/ بذر امید را،/ بگذار تا ز سینه برآرم/ صبح سپید را/ ...اینک طناب دار ببافم من؟ –ای دریغ؟/ ...در این زمان که رخنهٔ بسیار چشم را/ پر کرده است قیر/ ما در درون چشم / خورشید زندگانی خود را/ پنهان نموده‌ایم/ ...ای آفریدگار!/ در جام ما شراب تحمّل/ بسیار بریز/ ما رهرو طریقهٔ کس جز تو نیستیم» *(همان‌جا)*.

آینده، در شعرِ «حرف آخر» *(همان:۲۱۳–۲۱۵)* در همین سال، از چگونگی شعر امروز می‌گوید. نکتهٔ مرتبط با بحث ما در این شعر، آن قسمتی است که می‌گوید: «باید برای «بیت» نسازند/ چندین هزار «بیت»!/ آن‌ها به عصر خویش/ باید که عشق را بستایند:/ در قلب هر که هست!/ باید امید را بسرایند:/ در فتح، در شکست!» *(همان: ۲۱۴–۲۱۵)*. روشن است که شاعر هم‌چنان به تعهّدِ شعر باور دارد، و آن را جزئی جدانشدنی از سبک شعری مورد نظر خود می‌داند.

شاعر در شعرِ «یکّه‌سوار» *(همان: ۱۴۲–۱۴۳)* که در سال ۱۳۳۴ سرود، به طوری نمادین از آن روزهای نبرد و مبارزهٔ پیش از کودتای ۲۸ مرداد سخن می‌گوید و در ادامه به این موضوع اشاره می‌کند که دیگر یکّه‌سواری برای مبارزه نیست: «چه روز و روزگاری بود!/ به راه خود یکّه‌سواری بود/ تن او در حصار گرد،/ سواد شهر را انداخته در پشت/ ...از آن‌جایی که دست و پنجهٔ این راه/ کشانده اسب‌هایی را به قعر پرتگاه دور/ و از آن‌جا که دیگر نیست/ نشانی از سوار یکّه، بر آن جاده، جز جای پایی کور–/ سواران دگر آویز کرده زین و برگ اسب‌های خویش را بر دوش و از ره بازمی‌گردند، سوی شهرها، خاموش!» *(همان‌جا)*.

در شعرِ «مرگ» *(همان: ۱۵۵–۱۵۶)* نیز که در همین سال سروده شد، مرگ‌اندیشی و ناامیدی دیده می‌شد: «دیری‌ست مرده‌ام من و دستی نیست/ تا پلک‌های باز مرا بندد،/ بگذاردم به سینه‌کش تابوت/ بر برگ و بار پیش‌ترم خندد/ ...آن سردخانه کشت مرا،

اینک/ این مرد پیکری‌ست که بی‌جان است./ دیری‌ست مرده‌ام من و دستی نیست/ این نغمه نیز تق‌تق دندان است!» *(همان‌جا)*.

نتیجه‌گیری

پس از برکناری رضاشاه از اریکهٔ قدرت، احزاب بیشتر اجازهٔ فعّالیّت یافتند. در این میان، حزب توده شکل گرفت و در مدّت زمانی اندک در کشور اشاعه یافت. بسیاری از روشنفکران و مردم با این گمان که حزبِ تازه تأسیس تنها راه مخالفت با استبداد است و این حزب طرفدار طبقهٔ کارگر و ضعیف جامعه است، جذب آن شدند. در نتیجه، گفتمان این حزب خیلی زود بر بیشتر فضای فکری جامعه سیطره یافت. حزب به یاری نظریه‌های سوسیالیستی شوروی در زمینهٔ هنر و ادبیّات، گفتمانی مهم را پدید آورد. این گفتمان، تأثیر فراوانی بر فضای ادبی، و به ویژه شعر آن دوره، گذاشت که بسیاری از شاعران آن دوران کم و بیش به آن شیوه گرایش یافتند. اسماعیل شاهرودی از همین دست شاعران بود که به طور خاص در دههٔ نخست شاعری‌اش متعهّد به گفتمان این حزب گردید و در اشعارش مشخّصه‌ها و مؤلّفه‌های سبک دوره و گفتمان حزب را به کار می‌بست. تعهّد وی به این گفتمان، در شعرهای «متّهم»، «پیمان»، «آتش جاودان»، «گلبانگ سحر»، «روز»، «نوروز»، «ای دریا»، «به سکوتش»، «فاصله»، «دریغ»، «پاداش»، «زندگی»، «در راه صلح»، «دقّت»، «کاروان جنوب»، «راز»، «خواب»، «آهن‌ربا»، «آن‌ها که...»، «باور نمی‌کنم»، «سلام بر استالین‌گراد»، «تلاش»، «بهار از دور»، «سکوت»، «ای»، «جست‌وجو»، «مناجات»، «حرف آخر»، «یکّه‌سوار»، «زویا»، «انعکاس» و «مرگ» قابل مشاهده است. از مشخّصه‌های متعهّدانه در سطح فکری شعر شاهرودی می‌توان به ترسیم زندگی کارگران، دفاع از آن‌ها، برانگیختن آن‌ها برای مبارزه، مخالفت با استبداد، ترسیم چهرهٔ مخوف استبداد، امید به پیروزی نهایی، ترویج مفهوم "صلح" بنا به پیروی از اندیشه-های آن دوران شوروی سوسیالیستی، تصویر زن آرمانیِ سوسیالیستی، مخالفت با حکومت آمریکا و به طور کلّی دیگر مؤلّفه‌های گفتمان حزب توده اشاره کرد.

منابع

الف. کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، یراوند. (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.

۲. تلطّف، کامران. (۱۳۹۴). سیاست نوشتار (پژوهشی در شعر و داستان معاصر)، ترجمهٔ مهرک کمالی، تهران: نشر نامک.

۳. درستی، احمد. (۱۳۸۱). شعر سیاسی در دورهٔ پهلوی دوم. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۴. زرقانی، مهدی. (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر ایران، جریان‌شناسی شعر ایران در قرن بیستم، چاپ اولِ تحریر دوم، تهران: نشر ثالث.

۵. زرین‌کوب، حمید. (۱۳۵۸). چشم انداز شعر نو فارسی. تهران: توس.

۶. شاهرودی، اسماعیل. (۱۳۹۰). مجموعه اشعار. چاپ اول. تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه.

۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیّت تا سقوط سلطنت. چاپ ششم، تهران: سخن.

۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). کلّیّات سبک‌شناسی. چاپ ششم. تهران: انتشارات فردوس.

۹. عباس، احسان. (۱۳۸۸). شعر و آینه: تئوری شعر و مکاتب شعری. ترجمهٔ حسن حسینی. تهران: سروش.

۱۰. غلامحسین‌زاده، غلامحسین. (۱۳۸۰). سیر نقد شعر در ایران از مشروطه تا سال ۱۳۳۲ه.ش. تهران: روزنه.

۱۱. غیاثی، محمدتقی. (۱۳۶۸). درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری. چاپ اوّل، تهران: انتشارات شعلهٔ اندیشه.

۱۲. فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۱). سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. چاپ نخست. تهران: انتشارات سخن.

۱۳. کریمی‌حکّاک، احمد. (۱۳۸۹). طلیعهٔ تجدّد در شعر فارسی. ترجمهٔ مسعود جعفری. چاپ دوم. تهران: مروارید.

۱۴. لاجوردی، حبیب. (۱۳۶۹). اتحادیه‌های کارگری وخودکامگی در ایران. ترجمهٔ ضیاء صدقی. تهران: نشر نو.

۱۵. شمس لنگرودی، محمدتقی (جواهری گیلانی). (۱۳۷۷). تاریخ تحلیلی شعر نو. جلد اول (ویرایش دوم، چاپ دوم) و جلد دوم (چاپ اول). تهران: نشر مرکز.

۱۶. معین، محمد. (۱۳۹۰). فرهنگ فارسی. چاپ سوم. تهران: انتشارات دبیر و بهزاد.

۱۷. وردانک، پیتر. (۱۳۸۹)، مبانی سبک‌شناسی. ترجمهٔ محمد غفاری. چاپ اول. تهران: نشر نی.

ب. مقاله‌ها

۱۸. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۸). نقد و بررسی شعر اسماعیل شاهرودی. کیهان فرهنگی. شمارهٔ ۲۸۰–۲۸۱ (بهمن و اسفند). صص ۳۶–۴۲.

۱۹. شمیسا، سیروس و علی حسین‌پور. (۱۳۸۰)، جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر ایران. مدرس علوم انسانی. سال پنجم. شماره ۳. پیاپی ۲۰. (پاییز). صص ۲۷–۴۲.

۲۰ . نوری، محمّد. (۱۳۷۸). به یاد اسماعیل شاهرودی. بخارا. شمارهٔ ۷ (مرداد ماه). صص ۳۴۹–۳۵۷.

ج. منابع لاتین

21. Cuddon, J.A. (2006=1385). Dictionary of Literary Terms And Literary Theory. Tehran: PENGUIN BOOKS.

22 .Dabashi, hamid. (1985). «The Poetics of Politics: Commitment in Modern Persian LiteratureAuthor(s) ». Iranian Studies, Vol. 18, No. 2/4, Sociology of the Iranian Writer (Spring - Autumn), pp. 147-188.